

هاینتس گاوبه

## ساختار شهر بخارا در سده چهارم به روایت متون عربی و پارسی<sup>۱</sup>

ترجمه سید عمادالدین خضرائی

بخارا یکی از شاخص‌ترین شهرهای جهان اسلام در قرن چهاردهم/ دهم بود. این شهر پایتخت سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ق/ ۸۷۴-۹۹۹م) بود. این خاندان، که نسب پارسی داشت، توانست در حدود سال ۲۶۱ق/ ۸۷۴م استقلال نسبی از خلیفه بغداد به دست آورد و در اوج قدرت خود، محدوده‌ای شامل ماوراءالنهر و بخش شرقی ایران تاسیستان در جنوب را تحت سلطه خویش درآورد. ظاهراً همه پادشاهان این خاندان حکمرانان قابلی بوده‌اند. ایشان به عدالت رفتار می‌کردند و جانب رعایا را نگاه می‌داشتند.<sup>۲</sup> سامانیان در تجارت دست داشتند، حتی با اروپا؛ چنان که هزاران سکه سامانی یافت شده در کشورهای بالتیک و اسکاندیناوی گواه آن است. با این حال، منبع اصلی درآمد و سرمایه‌گذاری دولت ایشان تجارت غلام و کنیز بود. قلمرو سامانیان در سرحدات شمالی و شرقی مابین دارالاسلام و دارالحرب واقع شده بود. بخش اخیر منبع غنی نیروی انسانی بود. سامانیان هزاران ترک را از سرزمینهای کفار می‌ربودند یا می‌خریدند و آنها را در سرزمینهای خود به کار می‌گرفتند یا به دربار خلافت در بغداد می‌فرستادند که در آنجا تا آن زمان، غلامان ترک نقش سیاسی مهمی بازی می‌کردند.

تجارت، کشاورزی، و مهم‌تر از همه غلامان پایه‌های اقتصادی دولت سامانی بودند، و دولت توانمند ذهنهای خلاق را پدید می‌آورد یا به خود جلب می‌کند. شگفت نیست که در قلمرو سامانیان عالمان و هنرمندان پدید آمدند و بالیدند. دو شاهد این امر یکی ابن‌سینا (ف ۴۲۸ق/ ۱۰۳۷م) است، مبتکرترین فیلسوف جهان اسلام و مدرس پزشکی که از بقراط و جانشینان او پیش‌تر رفت و تا قرن دوازدهم/ هیجدهم کمابیش اصلی‌ترین مرجع پزشکی اروپا بود؛ و دیگری ابوریحان بیرونی (ف ۴۴۰ق/ ۱۰۴۸م) است، که می‌توان او را پدر علم مطالعه تطبیقی ادیان و قوم‌شناسی در جهان اسلام شمرد. ایشان هر دو به عربی می‌نوشتند (از ابن‌سینا متون اندکی به فارسی باقی‌مانده است). عربی تا زمان سامانیان تنها زبان مقبول برای نگارش در جهان اسلام بود؛ اما این نیز در دوره حکومت سامانیان تغییر کرد: به دنبال بیش از دو قرن تسلط اسلام بر ایران، زبان پارسی به منزله زبانی برای نگارش دوباره متولد شد. یکی از وزیران سامانی، [ابوعلی] بلعمی (ف ۳۸۳ق/ ۹۹۳م)<sup>۲</sup>، نسخه‌ای فارسی از

در این مقاله هاینتس گاوبه می‌کوشد با بازخوانی تعدادی از متون مهم قرن چهارم هجری راهی برای شناخت بهتر ساختار شهر بخارا در دوره سامانیان بیابد. او از سه کتاب *صورة الارض* ابن حوقل، *مسالك و ممالک* اصطخری و *تاریخ بخارای* نرشخی شواهدی برای شناخت سیمای بخارا استخراج می‌کند. گاوبه با جدا کردن شواهد محکم از مطالب مشکوک و تطبیق دادن آنها با مدارک موجود از شهر بخارا در آخر قرن نوزدهم، سیمای کلی شهر بخارای سامانی را ترسیم می‌کند.



ت. ۱. نقشه ترازبندی  
شارستان بخارا

در مورد شهر بخارا، اصطخری و ابن حوقل تنها در کلمات و لحن تفاوت دارند؛ بدین جهت، اطلاعاتی را که ایشان عرضه می‌کنند باید کلیتی مجمل تلقی کرد. سومین نفر این گروه، مقدسی، هرگز بخارا را ندیده بود. از این رو، کتاب او با پرسشهایی که ما در این نوشتار با آن سروکار داریم ارتباط کمتری دارد.

افزون بر این نویسندگان قرن چهارم/دهم، نویسنده دیگری نیز به نام [ابوبکر محمد] نرشخی بوده است. او مورخی اهل بخارا است که کتاب خود تاریخ بخارا را به زبان عربی نوشت و در سال ۳۲۲ق/۹۳۴م به نوح بن نصر سامانی تقدیم کرد. این کتاب در سال ۵۲۲ق/۱۱۲۸م به فارسی برگردانده شد؛ و امروز تنها نسخه‌های تلخیص و بازبینی شده بعدی‌اش برجای مانده است. این نکته بدین معناست که همه اطلاعاتی که از این کتاب به دست می‌آید الزاماً مربوط به قرن چهارم/دهم نیست.

#### مکان‌شناسی

اصطخری و ابن حوقل بعد از توصیف عمومی بخارا می‌گویند: «در همه خراسان و ماوراءالنهر، هیچ آبادی‌ای بناهایش بیشتر و مردمش افزون‌تر از بخارا نیست»<sup>۵</sup>. هر دو تن توصیف خود از شهر را با بیان این نکته آغاز می‌کنند که بخارا کرسی خراسان است. نام آن بویجکت (به گفته مقدسی بویجکت) بوده است. شهر بر هامون واقع شده بود. خانه‌هایش نزدیک به هم و ساخته از الوار و گچ بود. مقدسی می‌گوید که آنها را بر طریق خانه‌های دمشق بنا کرده‌اند،<sup>۶</sup> که به واقع تا به امروز نیز چنین است. من شخصاً هیچ توضیح قابل قبولی برای این شباهت نیافتیم. می‌بینیم که در دیگر شهرهای جلگه‌ای، روشهای ساخت دیگری به کار گرفته می‌شده و می‌شود.

#### حصار شهر

شارستان بخارا و ربض آن پر از قصرها، باغها، سکونتگاههای کوچک، و محلات مسکونی بود. خود شارستان خیابانهای سنگ‌فرش داشت. کل شهر محصور در پارویی بود به طول ۱۲ فرسخ در ۱۲ فرسخ (ح ۷۲×۷۲ کیلومتر؛ ت ۲). نرشخی نیز از این بارو یاد کرده و نامش را کَنبَرِک «آورده است. به گفته وی، بارو در اصل متعلق به دوران قبل از اسلام بوده و در قرون اولیه اسلامی

تاریخ طبری، که به زبان عربی بود، پدید آورد. فردوسی (ف ۴۱۱ق/۱۰۲۰م)، سراینده شاهنامه، بنیان‌گذار واقعی ادبیات جدید فارسی، در همین دوره می‌زیست. در هر دو زمینه علم و ادب، شخصیتهای بسیاری را می‌توان نام برد تا اهمیت بخارا در جهان اسلام در آن زمان ثابت شود.

#### منابع مکتوب

در دوره سامانیان، خردگرایی عربی‌ای که مأمون، خلیفه عباسی (ف ۲۱۸ق/۸۳۳م)، رواج داد منجر به ایجاد رشته علمی جدیدی شد که امروزه آن را «جغرافیای انسانی»<sup>(۱)</sup> یا «انسان‌شناسی اجتماعی»<sup>(۲)</sup> می‌خوانیم. بنیان‌گذار این رشته ابوزید بلخی (ف ۳۲۲ق/۹۳۴م)<sup>۷</sup> بود. بلخی نیز، چنان که از نسبتش پیداست، اهل قلمرو سامانیان بود. متأسفانه کتاب او، که شامل نقشه‌ها و توضیحاتشان بوده، باقی نمانده است. آگاهی ما از روش او از خلال آثار سه تن از اخلافتش حاصل شده است: اصطخری (ف بعد از ۳۴۰ق/۹۵۱م)، ابن حوقل (ف بعد از ۳۷۰ق/۹۸۰م)، و مقدسی (ف بعد از ۳۷۵ق/۹۸۵م). آثار اصطخری و ابن حوقل تقریباً یکسان‌اند. تشخیص این نکته دشوار است که آیا ابن حوقل صرفاً قسمت اعظم اثر اصطخری را رونویسی کرده یا بعدها کاتبان آثار ایشان را تلفیق کرده‌اند. تفاوتی میان کار این دو هست که ثابت می‌کند هر یک از ایشان تحقیق مستقلی کرده است. معلوم کردن این دشوار است که کدام یک از آن دو آنچه را که توصیف کرده واقعاً خود دیده است.

- (1) human geography  
(2) social anthropology

بازسازی شده است.<sup>۶</sup> داخل بارو کمتر جایی بود که بر روی آن بنایی نساخته یا زیر کشت نبرده باشند. بقایای باروی یادشده در دهه ۱۹۵۰ هنوز قابل رؤیت بود.<sup>۸</sup> درون بارویی که واحه بخارا را از گزند طوایف بیابانگرد و شنهای روان بیابانهای اطراف محافظت می‌کرد، بارویی دیگر بود به طول یک فرسخ در یک فرسخ (۶×۶ کیلومتر) که شارستان و ربض آن را محصور می‌کرد.<sup>۹</sup> این بارو دقیقاً سلف بارویی است که امروز هنوز آثار آن در بسیاری از جاها دیده می‌شود. خود شهر، شارستان یا مدینه، محصور در باروی سومی بود. بقایای این بارو نیز محفوظ مانده؛<sup>۱۰</sup> اما اطلاعات دربارهٔ هر دو آشفته است.

### کهندژ بخارا

کهندژ در بیرون شارستان، اما بسیار نزدیک به آن بود (اصطخری: «قلعه»؛ ابن حوقل: «کهندژ»؛ ت ۲، ۱۱). ترشخی ساخت آن را به سیاهش، پهلوان افسانه‌ای، نسبت می‌دهد.<sup>۱۲</sup> آورده‌اند که کهندژ چون مدینه‌ای کوچک یا شهرکی محصور بوده. در این مکان امیران سامانی خراسان سکونت داشتند. درون این کهندژ، قلعه‌ای دیگر و زندانی بود.<sup>۱۳</sup> توصیف ترشخی از توصیف اصطخری و ابن حوقل گویاتر است. او می‌نویسد:

این حصار جای باش پادشاهان و امیران و سرهنگان بوده است و زندان و دیوانهای پادشاهی و کاخ جای نشست پادشاهان بوده است از قدیم‌باز و سرای حرم و خزینه در وی بوده است.<sup>۱۴</sup>

اما این چنین مجتمع شدن کارکردها در کهندژ شاید به زمان پس از سامانیان مربوط باشد. ترشخی در ادامه دربارهٔ سرایها و دیوانهای مقامات در ریگستان، مابین دروازه غربی کهندژ و دروازه معبد شرح داده است.<sup>۱۵</sup> دو دروازه به کهندژ منتهی می‌شوند، دروازه ریگستان در غرب و دروازه مسجد جامع (ترشخی: غوریان)<sup>۱۶</sup> در شرق. این دو دروازه را خیابانی به هم متصل می‌کرد. تفسیر این اطلاعات مشکل نیست. جای تردید نیست که کهندژ یا قلعه، همان ارگ امروزی است. دروازه ریگستان هنوز برجاست و همان دروازه غربی ارگ است که به میدان ریگستان منتهی می‌شود. دروازه مسجد جامع به سوی شرق گشوده می‌شد، و امروز دیگر وجود ندارد. می‌توان حدس زد که قلعه [دیگر واقع در] درون قلعه در

جنوب غربی ارگ قرار داشته — در همان جاست که تنها بقایای محلات سراهای امیران برجای مانده است. این مطلب از مجاورت آن با باروی ارگ و دروازه ریگستان معلوم می‌شود، که بنا بر آنچه اصطخری و ابن حوقل دربارهٔ ارگ گفته‌اند، مکانی معمول برای قلعه در مدینه اسلامی بوده است.

زندان، که بسیاری از جهانگردان غربی قرن سیزدهم / نوزدهم آن را با جملاتی هولناک توصیف کرده‌اند، باید همیشه در همان مکانی بوده باشد که در قرن سیزدهم / نوزدهم قرارداداشت: در کنار مسیری که از دروازه ریگستان به محلات اعیانی قرن سیزدهم / نوزدهم و دوران پیش از آن منتهی می‌شد. این زندان امروزه موزه است.

پیش از سال ۱۹۲۰م، سال «انقلابهای بخارایی» که ارگ بمباران و ویران شد، همهٔ جاهای خالی پیرامون ارگ امروزین به شکلی متراکم ساخت‌وساز شده بود. می‌توان حدس زد که محل استقرار محلات اعیانی سامانیان و درباریان در این مکان بوده است.

### مدینه یا شارستان

منابع ما در توصیف شهر خیلی نظام‌یافته نیستند. این متون میان توصیف شارستان، ارگ، و ربض از این شاخه به آن شاخه می‌پرند. گویی اصطخری و ابن حوقل هرگز بخارا را ندیده‌اند؛ یا اگر دیده‌اند، این نوع شهر را که هیچ وجه اشتراکی با شهرهای غرب ماوراءالنهر نداشته یا شباهت آن اندک بوده، خوب درک نکرده‌اند. همین مطلب در مورد مقدسی نیز مصداق دارد و مطالب او از دوتن پیشین نیز کمتر نظام یافته است. همچنین اطلاعات ترشخی اطلاعات فرد بومی‌ای است که خود را برای عرضهٔ توصیفی قابل فهم از شهر به زحمت نمی‌اندازد. مخاطبان کتاب وی بخارا را می‌شناخته‌اند و می‌دانسته‌اند که چه شکلی دارد.

نویسندگانی که ما از مطالبشان بهره می‌بریم دربارهٔ مدینه (شارستان) توضیح اندکی داده‌اند. شارستان در بارویی مستحکم محصور بود؛ چون بر بلندی واقع بود، آبی در آن جریان نداشت (همین در مورد ارگ نیز صدق می‌کند و تا به امروز نیز چنین است). از آنجا که بازارها

در ریض واقع شده بود، تراکم خانه‌ها در شارستان زیاد بود.

هفت دروازه به مدینه منتهی می‌شد. (مترجمان تاریخ بخارا «مدینه» را به «شارستان» برگردانده‌اند.) اصطخری<sup>۱۷</sup> و ابن‌حوقل<sup>۱۸</sup> آنها را بدین نام خوانده‌اند (شماره‌ها مکان دروازه‌ها را روی ت ۲ نشان می‌دهد):

۱. باب المدینه

۲. باب النور

۳. الحفره<sup>۱۹</sup>

۴. باب الحديد

۵. باب القهندز

۶. باب بنی اسد (باب مهر)

۷. باب بنی سعد

نرشخی و مترجمان پارسی‌زبانانش در بخشی که راجع به قسم کردن شهر میان عرب و عجم پس از غلبهٔ عربان در سال ۸۹ق / ۷۰۸م است، از دروازه‌های شهر یاد می‌کنند. توصیف ایشان از دروازه‌ها آمیخته با داستانهای مرسوم ادبیات فارسی است. با وجود این، مطالب کمک خواهد کرد تا اندکی بیشتر دربارهٔ ساختار شارستان دریابیم. ایشان نیز از هفت دروازه به شرح زیر نام می‌برند:<sup>۲۰</sup>

۱. در بازار

۲. در بنی سعد

۳. در علاء

۴. در بنی اسد (مهره یا مهر)

۵. در کبریه (طبق گفتهٔ فرای: «دروازهٔ ارگ»)

۶. در حقره

۷. در نو

این دو فهرست همراه با متن نرشخی به فهم ساختار شارستان بخارای سامانی کمک می‌کند.

اگر به نقشهٔ ترازبندی شارستان (ت ۱) نگاهی بیندازیم، صورت آن کاملاً معلوم می‌شود. این شهر کمابیش مربع‌شکل بوده و محل احتمالی دروازه‌ها نیز بر روی آن قابل تشخیص است. ظاهراً یک دروازه در جنوب، چهار دروازه در غرب، یکی در شمال و یکی در شرق بوده است. این دروازه‌ها به آسانی بر دروازه‌هایی که اصطخری و ابن‌حوقل نام برده‌اند منطبق می‌شود. آنها با باب المدینه در جنوب آغاز می‌کنند؛ سپس با چرخش به

جانب شرق به باب النور می‌رسند؛ آن‌گاه به شمال به باب الحفره. پس از این دروازه‌ها، چهار دروازه در غرب را نام می‌برند: باب الحديد، باب قهندز، باب بنی اسد، باب بنی سعد.

اکثر این دروازه‌ها منطبق بر دروازه‌هایی است که نرشخی از آنها یاد کرده. اما ایرادی در فهرست نرشخی هست: ظاهراً او یا بازنویسان کتابش دروازه‌ای به نام دروازهٔ علاء را بین دروازهٔ بنی سعد و بنی اسد جای داده‌اند. با نگاهی به نقشهٔ ترازبندی شارستان بخارا (ت ۱)، روشن می‌شود که نیازی به وجود دروازه‌ای بین دروازهٔ بنی سعد و بنی اسد نیست. طبق گفتهٔ اصطخری و ابن‌حوقل، موقعیت بسیار منطقی‌تر برای این دروازه می‌تواند در شمال و در محل باب الحديد باشد.<sup>۲۱</sup> اصطخری و ابن‌حوقل نام دروازه‌ها را به ترتیب چپ‌گرد فهرست می‌کنند که از جنوب شروع می‌شود، سپس به جانب شرق، شمال و غرب منتهی می‌شود؛ نرشخی از جنوب آغاز می‌کند، سپس به جانب غرب، شمال و شرق می‌پردازد. از این رو، ارتباط زیر را می‌توان برقرار کرد:

فهرست اصطخری / ابن‌حوقل

۱. باب المدینه

۲. باب النور

۳. باب الحفره

۴. باب الحديد

۵. باب القهندز

۶. باب بنی اسد (باب مهر)

۷. باب بنی سعد

فهرست نرشخی

۱. در بازار

۲. در نو

۳. در حقره

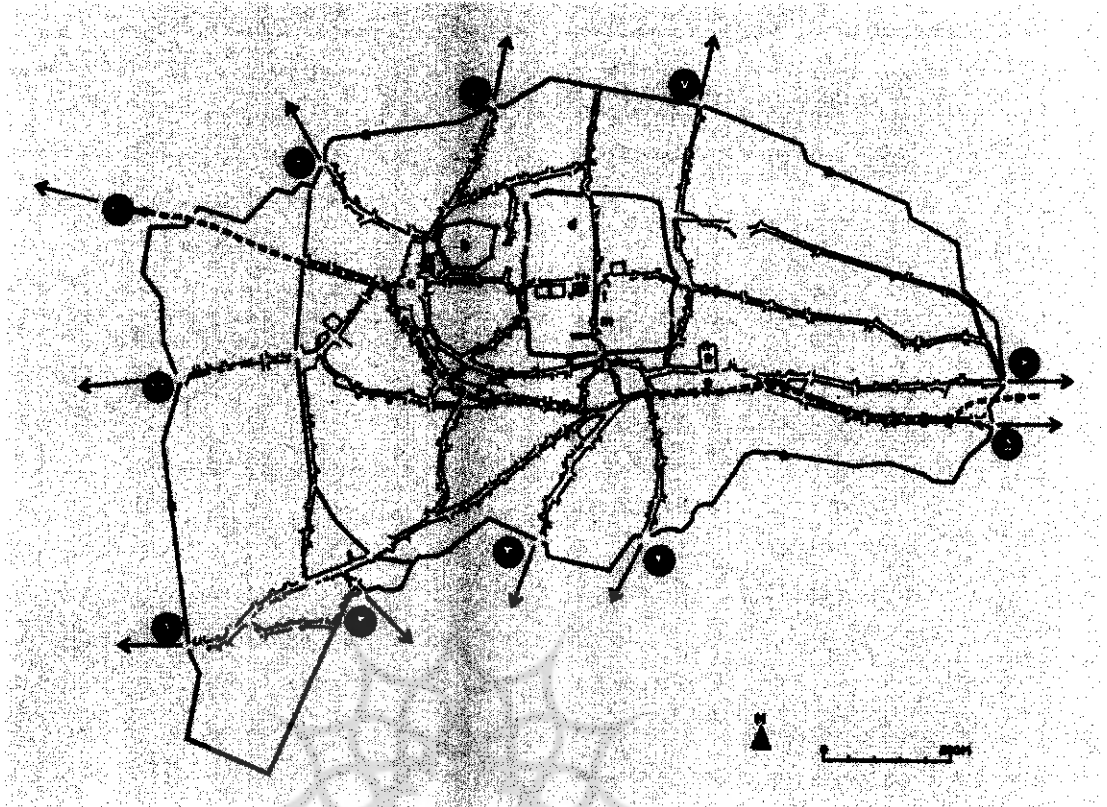
۴. در علاء

۵. در کبریه (مطابق گفتهٔ فرای: «دروازهٔ ارگ»)

۶. در بنی اسد

۷. در بنی سعد

ترتیب اصلی دروازه‌ها از دروازهٔ بنی اسد شروع می‌شود (ت ۲) که به سرای امیران خراسان در ریگستان منتهی می‌شد.<sup>۲۲</sup> دروازهٔ قهندز مقابل ارگ بوده است، و دروازهٔ حفره / حقره بایستی از شارستان به سوی شمال باشد،



ت ۲. بخارا در پایان  
قرن سیزدهم / نوزدهم،  
سیرهای اصلی و  
دروازه‌های باروی شهر

م، آغاز می‌کند. [به گفته وی،] شارستان به دو بخش تقسیم شد: نیمی به عربان سپرده شد و نیمی به بومیان (اهالی بخارا). خط تقسیم از دروازه ارگ بود تا دروازه نور. بخش جنوب شارستان به عربان سپرده شد و بخش شمالی در اختیار بخاریان ماند. شاهد این امر آن است که نام دو دروازه واقع در جنوب بخش غربی شارستان هتام دو قبیله عرب است. یکی از این دروازه‌ها گویا در دوره پیش از اسلام به نام مهر بوده است. مسجد جامع نیز در این قسمت جای دارد.

افزون بر آن، ترشخی نام دو محله در قسمت جنوبی را نیز یاد کرده است. محله واقع در سمت چپ، در بدو ورود به شهر، محله رندان خوانده می‌شد.<sup>۲۶</sup> در این محله کلیسای ترسایان بوده که به مسجد تبدیل شده بود. محله سمت راست را کوی کاخ می‌خواندند. «قلعه‌ای در این محله بوده است که دهقانان و امیران بخارا در آن می‌زیستند».<sup>۲۷</sup> محله از جنوب به باروی شهر وصل بود. در آنجا در بیرون بارو چوبه بقالان بود و در سوی شرق محله نیز، باز در خارج بارو، بازار پسته‌شکنان جای داشت. مرز شمالی

بدان سبب که ترشخی داستانی طولانی درباره ارتباط این دروازه با دانشمند مشهور ابو حفص کبیر بخاری آورده است که مقبره‌اش در شمال غرب شهر است (ترشخی از محل آن در نزدیکی دروازه نو یاد کرده است)،<sup>۲۳</sup> و دروازه بازار یا شارستان که تنها می‌تواند در جانب جنوب شهر واقع بوده باشد؛ به این دلیل که ترشخی آن را تنها دروازه نزدیک بازار در آن زمان دانسته است.<sup>۲۴</sup> تا آغاز قرن بیستم، مرکز بازار بخارا در جنوب شارستان قرار داشت.

متن ترشخی مهم است؛ اما از منظر اطلاعات عمومی درباره شارستان، از جهاتی چند ارزشمند است. اصطخری و ابن حوقل تنها در چند سطر به شارستان پرداخته‌اند؛ اما ترشخی در فصل «ذکر قسم کردن شهر بخارا در میان عرب و عجم»<sup>۲۵</sup> اطلاعات بسیاری به دست داده است. در این فصل شرح دروازه‌ها آمده است؛ حال آنکه در این باره صاحبان منابع عربی (اصطخری و ابن حوقل) از نکات بسیاری غفلت کرده‌اند.

ترشخی شرح خود را از تقسیم شارستان به دست قتیبة بن مسلم پس از غلبه عربان در سال ۱۹ق / ۷۰۸

محلّه را شاعری شکل می‌داد که به دروازه نو / نور منتهی می‌شد.

با نظر به موقعیت دروازه‌ها و خیابانهای که آنها را به هم متصل می‌کردند، دو الگوی منطبق برهم دیده می‌شود (ت ۲۰۱). دروازه شارستان و دروازه حفره / حفره ونیز دروازه بنی‌اسد / مهر و دروازه نو با خیابانهای کمابیش مستقیم، که هم‌دیگر را در مرکز قطع کرده‌اند، به هم وصل می‌شوند. الگوی مذکور الگوی متداول برخی از شهرهای آسیای مرکزی و شرق ایران است (نظیر: مرو، سمرقند، هرات و بم).<sup>۲۸</sup>

در محدوده شمال غربی شارستان، طرحی مشابه دیده می‌شود که با زاویه ۳۰ درجه به محور اصلی متصل شده است. می‌شود فرض کرد که این بخش قدیمی‌ترین بخش شارستان بخارا بوده است. در کاوشهای باستانی این محل و ارگ شواهدی به دست آمده است که نشان می‌دهد هر دو در هزاره سوم پیش از میلاد بنیاد گذاشته شده‌اند. در عهد باستان، این شهر کوچک در شمال غرب و ارگ به نوعی دو شهرک دوقلو بوده‌اند. بخش شمال غربی این محدوده بسیار مرتفع است. در دوره پیش از تسلط روسها در این محل زندانی بوده است. می‌توان حدس زد که این مکان ارگ این شهر کوچک سلوکی - باکتریایی - کوشانی بوده و مانند قلعه‌ای درون قلعه [بزرگ‌تر] بوده است.

اولین مسجد جامع بخارا را، که باید مسجیدی کوچک بوده باشد، قتیبه بن مسلم در سال ۹۳ق / ۷۱۲ م در ارگ بنا کرد. در سال ۱۵۳ق / ۷۷۰ م، مسجد جدیدی در حد فاصل ارگ و مدینه یا شارستان بنا شد. نرسخی این بناها را، که بعدها توسعه یافت و بازسازی شد، به تفصیل وصف کرده است.<sup>۲۹</sup> در اصل، محل مسجد باید ما بین قرن دوم / هشتم و نهم / پانزدهم، که مسجد جامع فعلی بنا شد، اندکی تغییر کرده باشد. این مطلب را وجود مناره کالیان (متعلق به ۵۲۱ق / ۱۱۲۷ م)، که در جوار گوشه جنوب شرقی مسجد است، نیز تأیید می‌کند.

### ریض یا حومه شهر

منابعی که در دست داریم درباره محدوده میان باروی داخلی (باروی شارستان) تا باروی خارجی اطلاعات بیشتری عرضه نمی‌کنند. اطلاعات نرسخی مبهم است و نمی‌تواند [در این زمینه] مبنایی برای تفسیر باشد. پس از

بازخوانی این منابع، فقط نوشته‌های اصطخری و ابن‌حوقل مرتبط می‌نماید. آنان با شیوه نگارش موجز خود این چنین آغاز می‌کنند: «ریض را چند دروازه است»:<sup>۳۰</sup>

۱. درب میدان
۲. درب ابراهیم
۳. درب ریو (اصطخری: در حدیقه)
۴. درب مردخشان [مردقشه]
۵. درب کلاباذ (که این دو دروازه به سوی بلخ‌اند)
۶. درب نوبهار
۷. درب سمرقند (که به سوی سمرقند و سایر نواحی ماوراءالنهر است)
۸. درب بغاشکور<sup>۳۱</sup>
۹. درب رامیثیه [رامیثیه]
۱۰. درب جدسرون [جدسرون] (که به سوی خوارزم است)<sup>۳۲</sup>
۱۱. باب غشج [غشج]

[بر اساس این مطالب،] بارتولد<sup>۳۳</sup> با بینش همیشگی‌اش استنتاج می‌کند که این یازده در همان یازده دروازه حصار بیرونی بخارا در زمان اوست. اگر به نقشه بنگریم، نظر او را، شاید تنها با یک استثنا، صائب می‌یابیم. مطابقت تعداد یازده دروازه در قرن سیزدهم / نوزدهم با یازده دروازه یا شاعری که نویسندگان قرن چهارم / دهم از آنها یاد کرده‌اند تصادفی نیست. نویسندگان ما باز همان ترتیب چپ‌گرد را برای نام بردن دروازه‌ها / شارعها به کار برده و از جنوب غربی شروع کرده‌اند. شاهد آن سرخهای روشنی است که عرضه شده است؛ از این رو، مختصات روشنی در اختیار است: دروازه سمرقند (۷) در جانب شرقی بخش شمالی، جایی که جاده سمرقند آغاز می‌شود، دروازه جدسرون (۱۰) با جاده‌ای که به خوارزم می‌رود، و دروازه‌های کلاباذ و نوبهار (۵ و ۶) با جاده‌ای که به بلخ می‌رود. این مطلب بدان معناست که دروازه‌های قرن چهارم / دهم بر دروازه‌های قرن سیزدهم / نوزدهم که در ذیل می‌آیند منطبق‌اند:

۱. میدان ← قَرَه‌کَل
۲. ابراهیم ← شیخ جلال
۳. ریو ← غازگاه
۴. مردخشان ← سلاخ‌خانه
۵. کلاباذ ← قَرَشی

(3) W. Barthold

یازده دروازه یادشده با یازده مسیر فهرست نخست مطابقت می‌کند. «دروازه داخلی سمرقند» کلید درک مطلب است؛ [بدین معنی که] دروازه‌های مورد نظر دروازه‌های بازار بوده که از بازار حفاظت می‌کرده است.<sup>۴۰</sup> بنا بر توصیفهای اصطخری و ابن حوقل، می‌توان از دروازه داخلی سمرقند آغاز کرد و به سمت غرب پیش رفت.

در ادامه مطلب، منابع اطلاعات مختصری درباره نهرهایی به دست داده‌اند که آب شهر را تأمین می‌کرده است. این مطلب تنها توصیفی عمومی است از جلگه رودخانه سغد، یا همان زرافشان. در بخشهای بعدی، فهرستی مفصل و با جزئیات از نهرها عرضه می‌کنند.<sup>۴۱</sup> باید تصدیق کنم که در حال حاضر نمی‌توانم این مطالب را با اطمینان تفسیر کنم. نقشه‌های قدیمی روسی و سایر نقشه‌های نظامی قدیمی، که تمام آنها در دسترس من نیست، می‌تواند مفید باشد. از این رو، فعلاً به این مطلب بسیار مهم نمی‌پردازم. شاید در سال آتی بتوانم تحلیل پخته‌ای از این موضوع مهم عرضه کنم. □

#### کتاب‌نامه

- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد. *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار، تهران. ۱۹۳۸.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. *كتاب المسالك والممالك*. تصحیح ام. دوخویه، لیدن، ۱۹۲۷.
- \_\_\_\_\_ . *مسالك و ممالك*. به اهتمام ایرج افشار، تهران ۱۳۶۸.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد. *احسن التقاسیم*. تصحیح ام. دوخویه، لیدن، ۱۹۰۶.
- \_\_\_\_\_ . *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*. ترجمه علی نقی منزوی، تهران ۱۳۶۱.
- نرخسبی، محمد. [ترجمه] *تاریخ بخارا*. تصحیح مدرس رضوی، تهران، ۱۳۱۸.

Barthold, W. *Turkestan down to the Mongol Invasion*, London, 1928.

Frye, Richard N. *Bukhara: The Medieval Achievement*, Norman, Okla, 1956.

Narshakhi, *The History of Bukhara*, transl. of *Tārīkhi Bukhārā* by Richard N. Frye, Cambridge, Mass., 1954.

۶. نوبهار ← مزار
۷. سمرقند ← سمرقند
۸. بغاشکور ← امام
۹. رامیننه ← اوگلان
۱۰. جدسرون ← تَلِیخ
۱۱. غَشَج ← شیرگیران

براساس نقشه سال ۱۸۷۲ (ت ۱)، که برای این بررسی مناسب‌تر از نقشه‌های جدید است، تنها محل دروازه سمرقند اندکی عجیب می‌نماید؛ چرا که محور اصلی شمالی-جنوبی به بارو منتهی می‌شود. به جز این، نظام سازمان‌دهی روشنی نمایان است. مراکز محورهایی که از مدینه/ شارستان خارج می‌شود طاق تَلِیق فروشان، باب مدینه یا در بازار، و ریگستان در غرب ارگ است.

مسئله آخری که باید حل شود درباره نظر بارتولد است. چنین می‌نماید که وی در فهم متن اصطخری و ابن حوقل دچار اشتباه شده است. آنان نوشته‌اند: «در میانه ربض به سوی بازارها خیابانهای (دروازه‌هایی) است بدین قرار»<sup>۴۲</sup>

۱. باب الحدید (۶A)
۲. باب قنطرة الحسان (۵A)
۳. باب مسجد ماخ (۴A)
۴. دروازه‌های نزد مسجد ماخ<sup>۴۳</sup> (۳A)
۵. باب رحنه<sup>۴۵</sup> (۲A)
۶. باب قصر ابوهشام کنانی<sup>۴۶</sup> (۱A)
۷. باب واقع در سُویقه<sup>۴۷</sup> (۱۱A)
۸. باب فَرَجَق (۱۰A)
۹. باب دروازه<sup>۴۸</sup> (9A)
۱۰. دروازه کوی مغان (۸A)
۱۱. دروازه داخلی سمرقند (۷A)

اصطخری و ابن حوقل ابتدا درباره شارعها توضیح می‌دهند؛ پس از آن، دروازه‌ها را نام می‌برند و فهرست را با دروازه داخلی سمرقند به پایان می‌برند. این مطلب را چگونه می‌توان درک کرد؟<sup>۴۹</sup> بارتولد به سادگی باروی دیگری را متصور شده است، بدین معنی که در تصور او، بخارا به جای سه بارو دارای چهار بارو بوده است؛ در حالی که بین شارستان و باروی ربض باروی چهارمی نبوده است. از این رو، این اطلاعات را باید به گونه دیگری تفسیر کرد.

پی‌نوشتها

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Heinz Gaube, "What Arabic and Persian Sources Tell Us about the Structure of Tenth Century Bukhara", in: Attilio Petruccioli (ed.), *Bukhara, the Myth and the Architecture*, Cambridge, Aga Khan Program for Islamic Architecture at Harvard University and MIT, 1999, pp. 19-28.

2. Narshakhī, *The History of Bukhara*, p. 33.

۳. در متن، تاریخ وفات بلعمی ۹۷۴م یاد شده؛ اما مطابق با *دایرةالمعارف فارسی* مصاحب، تاریخ وفات او در حدود ۳۸۲ق بوده است. — و.

۴. ابوزید احمد بن سهل بلخی (۲۳۶ – ۳۲۲ق) دانشمند و جغرافیدان. کتابی به نام *صورالاقابیم* داشته که از میان رفته، ولی اصطخری بیشتر آن را نقل کرده است (با استفاده از *دایرةالمعارف* مصاحب). — و.

۵. اصطخری، *کتاب المسالك و الممالک*، ص ۲۳۹؛ ابن حوقل، *کتاب صورالارض*، ص ۲۱۱.

۶. مقدسی، *احسن التقاسیم*، ص ۲۸۰.

۷. *نرشخی، [ترجمه] تاریخ بخارا*، ص ۴۰ – ۴۱؛

Narshakhī, op. cit., pp. 33 ff.

8. Frye in: Narshakhī, op. cit./, pp. 34 ff.

۹. اصطخری، همان، ص ۲۳۹؛ نیم فرسنگ در نیم فرسنگ؛ ابن حوقل، همان، ص ۲۱۰.

10. Narshakhī, op. cit., pp. 34 ff.

۱۱. ظاهراً بر خلاف معمول، کهندژ در بیرون شارستان است. — و.

۱۲. *نرشخی*، همان، ص ۲۸؛

Narshakhī, op. cit., pp. 22 ff.

۱۳. اصطخری، همان، ص ۳۰۶؛ ابن حوقل، همان، ص ۴۸۳؛ *نرشخی*، همان، ص ۳۰؛

Narshakhī, op. cit., p.24.

۱۴. *نرشخی*، همان، ص ۳۰. در متن از ترجمه نادقیق ریچارد فرای استفاده شده است؛ بدین مضمون: «این حصار محل سکونت پادشاهان، امیران و سرهنگان بود. در آنجا زندان و دیوان پادشاهی نیز بود. دژ (مثلاً)

قلعه درون کهندژ) محل سکونت پادشاهان بود.» — م.

Narshakhī, op. cit., p. 24.

۱۵. *نرشخی*، همان، ص ۳۱.

۱۶. *نرشخی*، همان، ص ۲۸؛

Narshakhī, op. cit., p.24.

۱۷. اصطخری، همان، ص ۲۳۹ – ۲۴۰.

۱۸. ابن حوقل، همان، ص ۲۱۱.

۱۹. اصطخری آن را «کنده» خوانده است. — م.

۲۰. *نرشخی*، همان، ص ۶۳ – ۶۶.

۲۱. ظاهراً نگارنده در خواندن متن *نرشخی* دچار اشتباه شده است؛ چرا که *نرشخی* در ص ۶۵ *تاریخ بخارا* دقیقاً می‌گوید: «چون از در بنی‌سعد بگذری، در بنی‌اسد است.»

۲۲. *نرشخی*، همان، ص ۶۵.

۲۳. همان، ص ۶۸.

۲۴. همان، ص ۶۳.

۲۵. همان، ص ۶۲.

۲۶. همان، ص ۶۳.

۲۷. همان، ص ۶۳ و ۶۴. با رجوع به متن *نرشخی* مشخص می‌شود که دهقانان در این کوی غی‌زیستند و دهقانی بوده‌است خنیه نام که این کوی متعلق بدو بوده‌است. — م.

۲۸. قس:

Gaube, 1979, pp. 31-63.

۲۹. *نرشخی*، همان، ص ۵۷ – ۶۲.

۳۰. اصطخری، همان، ص ۲۴۰؛ ابن حوقل، همان، ص ۲۱۱: «در ریح نیز دروازه‌هایی است.»

۳۱. اصطخری از این دروازه یاد نکرده است. — م.

۳۲. اصطخری از این دروازه به حدشرون نام برده است. — م.

۳۳. عبارت نقل شده در متن که نویسنده از کتاب اصطخری و ابن حوقل به انگلیسی برگردانده نادرست است. اصطخری نوشته است: «در میانه ریح بازارها را دروازه‌هاست.» ابن حوقل نوشته است: «در میانه ریح بازارها نیز دروازه‌های دارند.» گویی نه تنها بارتولد، بلکه خود گابویه نیز معنای عبارات را تفهیمیده است؛ چرا که این عبارت واضح است و نیاز به استدلال‌های بعدی او نیست.

۳۴. اصطخری: *ماج* — م.

۳۵. اصطخری: *رخنه* — م.

۳۶. اصطخری: «دروازه‌ای به نزدیک کوشک بوهاشم» — م.

۳۷. اصطخری: بازارک. «شویقه» در عربی به معنای سوق کوچک (بازار کوچک) است. — م.

۳۸. فقط ابن حوقل از این دروازه یاد کرده است. — م.

۳۹. این جمله نشان می‌دهد که نویسنده متن عربی را درست درک نکرده است. در عبارت عربی آمده است: «و فی وسط الریح علی اسواقها دروب» (و در وسط ریح، بر بازارهای آن دروازه‌هاست). نویسنده «علی» را in direction و «دروب» را streets ترجمه کرده و از اینکه بلافاصله بعد از این جمله ذکر دروازه‌ها آمده، متعجب شده است. «دروب» جمع «درب» است، به معنای دروازه. — م.

۴۰. این استدلال نویسنده نشان می‌دهد که وی درک صحیحی از متن عربی نداشته است. — م.

۴۱. اصطخری، همان، ص ۲۴۰ – ۲۴۳؛ ابن حوقل، همان، ص ۲۱۱ – ۲۱۳.

(1) human geography

(2) social anthropology